



The Snapshot Model and the Atomic Content of Temporal Experiences



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Bashiri M.

Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran

Zakeri M.*

Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran

How to cite this article

Bashiri M, Zakeri M. The Snapshot Model and the Atomic Content of Temporal Experiences. Philosophical Thought. 2023;3(2):121-139.

ABSTRACT

Temporal experiences are experiences that represent the temporal aspects of the world. Phenomenologically, our temporal experiences directly and immediately belong to temporal properties. This obvious phenomenological truth leads to a paradox with the addition of other premises. Three models have been presented to explain the possibility of direct perceptual experience of temporal properties to solve this paradox. These models are the snapshot or atomic model, extensionalism, and retentionalism. The snapshot model or atomism is that perceptual experiences are only instantaneous or short-term conscious events that occur in succession, and their succession is explanatory and adequate for temporal experience. We will first describe the paradox of temporal experiences and the approach of temporal experience models, try to explain the criticisms of the atomic model and their rejection, and finally show the explanatory adequacy of the succession of atomic experiences for the temporal experience.

Keywords Temporal Experiences; Snapshot Model; Temporal Properties; Succession; Atomic Content; Co-Consciousness

CITATION LINKS

[Broad CD; 1923] Scientific thought [Chuard P; 2011] Temporal experiences and their parts [Chuard P; 2020] Temporal consciousness [Dainton B; 2000] Stream of consciousness: Unity and continuity in conscious experience [Dainton B; 2008a] Sensing change [Dainton B; 2008b] The phenomenal self [Dainton B; 2008c] Sensing change [Dainton B; 2017] Temporal consciousness [Grube E; 2014] Atomism and the contents of experience [Grush R; 2007] Time and experience [Grush R; 2008] Temporal representation and dynamics [Holcombe AO; 2014] Are there cracks in the façade of continuous visual experience? [Husserl E; 1991] On the phenomenology of the consciousness of internal time (1893-1917) [James W; 1983] The principles of psychology [Lee G; 2014a] Extensionalism, atomism, and continuity [Lee G; 2014b] Temporal experience and the temporal structure of experience [Miller I; 1984] Husserl, perception, and temporal awareness [O'Callaghan C; 2007] Sounds [O'Callaghan C; 2021] Auditory perception [Phillips I; 2011] Indiscriminability and experience of change [Plumer G; 1985] The myth of the specious present [Rashbrook-Cooper O; 2013] Diachronic and synchronic unity [Tye M; 2003] Consciousness and persons: Unity and identity [Viera GA; 2019] The fragmentary model of temporal experience and the mirroring constraint

*Correspondence

Address: Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom-Tehran Old Road, Qom, Iran. Postal Code: 3718117469

Phone: +98 (25) 36166484

Fax: -

zaker@ut.ac.ir

Article History

Received: December 31, 2022

Accepted: May 26, 2023

ePublished: June 19, 2023

مدل نمای لحظه‌ای و محتوای اتمی تجربه‌های زمانی

محسن بشیری

گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

مهدی ذاکری*

گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

چکیده

تجربه‌های زمانی تجربه‌هایی هستند که جنبه‌های زمانی جهان را بازنمایی می‌کنند. به لحاظ پدیدارشناختی، تجربه‌های زمانی ما به‌طور مستقیم و بی‌واسطه به ویژگی‌های زمانی تعلق می‌گیرند. این حقیقت بدیهی پدیدارشناختی با مقدمات دیگری منجر به پارادکس می‌شود. برای حل این پارادکس مدل‌هایی برای تبیین امکان تجربه‌های ادراکی مستقیم ویژگی‌های زمانی ارائه شده است. سه مدل اصلی عبارتند از نمای لحظه‌ای (اتم‌گرایی)، امتدادی و نگهداشتی. براساس مدل نمای لحظه‌ای، تجربه‌های ادراکی چیزی بیش از رویدادهای آگاهانه آنی یا کوتاه‌مدت که در توالی یکدیگر قرار گرفته‌اند نیستند و توالی آنها برای تجربه زمانی کفایت تبیینی دارد. ما در این مقاله نخست پارادکس تجربه زمانی و مدل‌های تجربه زمانی را معرفی می‌کنیم. سپس به شرح اساسی‌ترین نقد علیه اتم‌گرایی، یعنی عدم کفایت توالی صرف تجربه‌های اتمی برای توضیح تجربه‌های زمانی، و رد آن می‌پردازیم. در نهایت کفایت تبیینی توالی تجربه‌های اتمی برای تجربه زمانی را نشان می‌دهیم.

کلیدواژگان: تجربه زمانی، نمای لحظه‌ای، ویژگی‌های زمانی، توالی، محتوای اتمی، هم‌آگاهی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹

*نویسنده مسئول: zaker@ut.ac.ir

آدرس مکاتبه: قم، جاده قدیم قم-تهران، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، دانشکده الهیات

تلفن محل کار: ۰۲۵۳۶۶۶۴۸۴؛ فکس: -

مقدمه

به‌نظر برای هیچ یک از ما جای شک و شبهه‌ای نباشد که ویژگی‌های زمانی نظیر توالی، مدت، استمرار و همزمانی را ادراک می‌کنیم؛ درست همان‌گونه که ویژگی‌های مکانی یا رنگ و شکل اشیاء را ادراک می‌کنیم. اما همین حقیقت به ظاهر بدیهی، برای برخی فیلسوفان تبدیل به معما شده است. اکنون که در حال تایپ این کلمات هستیم، حرکت متوالی انگشتانم روی کیبورد را احساس می‌کنم، همزمان صدای تیک‌تیک عقربه ساعت را به صورت متوالی می‌شنوم. برای ادراک چنین ویژگی‌هایی نیاز به استمداد از حافظه و در نتیجه استنتاج یا فعالیت ذهنی خاصی ندارم. در اینجا این ویژگی‌ها را بدون نیاز به واسطه و صرفاً به‌نحو مستقیم ادراک کردم؛ همان‌گونه که کیفیات محسوس دیگر نظیر رنگ و شکل را ادراک می‌کنم.

با در نظر داشتن این داده پدیدارشناختی و بدیهی، تز زیر به‌دست می‌آید:

- بی‌واسطگی: ویژگی‌های زمانی نظیر توالی، استمرار و مدت و پدیده‌های زمانمند نظیر تغییر و حرکت، می‌توانند همانند ویژگی‌های پدیداری دیگر، نظیر شکل، رنگ و صدا بی‌واسطه در تجربه ما ظاهر شوند.

نظریاتی که در باب تجربه‌های زمانی وجود دارد، با توجه به پذیرش و عدم پذیرش تز فوق، به واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی تقسیم می‌شوند [Dainton, 2017]:

- واقع‌گرایی: ویژگی‌های زمانی مستقیماً و بلاواسطه متعلق ادراک حسی قرار می‌گیرند.
- ضدواقع‌گرایی: ویژگی‌های زمانی مستقیماً و بلاواسطه متعلق ادراک حسی قرار نمی‌گیرند.

به نظر می‌رسد این حقیقت پدیدارشناختی، فی‌نفسه، جای تردید نداشته باشد. اما ضمیمه آن به مقدمات دیگر، منجر به یک ناسازگاری بین آنها و در نهایت پارادکس می‌شود.

پارادکس پدیدارشناختی

فرض کنید که دو نُت **do** و **re** را به صورت متوالی و به ترتیب می‌شنوید. طبعاً، محتوای تجربه شما این‌گونه خواهد بود: نُت **do** به دنبالش نُت **re**. نحوه بازنمایی این محتوا در تجربه باید چگونه باشد تا منجر به آگاهی ادراکی ما از یک قطعه موسیقایی باشد؟ به نظر می‌رسد که از سه احتمال زیر خارج نباشد:

- ۱- نُت **do** به‌عنوان حال بازنمایی شود، همزمان نُت **re** نیز به‌عنوان حال بازنمایی شود. در این صورت ما تجربه‌ای از توالی نخواهیم داشت؛ بلکه تجربه ما صرفاً همزمانی بین دو نُت را بازنمایی می‌کند.
- ۲- نُت **do** به‌عنوان گذشته بازنمایی شود، همزمان نُت **re** به‌عنوان حال بازنمایی شود. در این صورت ما ادراک حسی از نُت **re** به همراه یادآوری نُت **do** خواهیم داشت.
- ۳- نُت **do** به‌عنوان حال بازنمایی شود، بعد از آن نُت **re** هم به‌عنوان حال بازنمایی شود. در این صورت ما توالی تجربه‌ها، و نه تجربه توالی، را خواهیم داشت.

در خصوص احتمال سوم ویلیام جیمز می‌گوید [James, 1983: 591]:

"توالی احساسات، فی‌نفسه، احساس توالی نیست. و چون احساس توالی به توالی احساسات ما اضافه می‌شود، باید به‌عنوان یک واقعیت افزوده تلقی شود که نیاز به ایضاح مختص به خودش دارد."

ایضاح ادراک توالی یعنی چه؟ چرا توالی تجربه‌ها نمی‌تواند تجربه توالی باشد؟ چه چیزی باید به توالی تجربه‌ها اضافه شود تا ادراک حسی مستقیم و بی‌واسطه تجربه ویژگی‌های زمانی بین دو امر ناهمزمان را توضیح دهد؟ مثالی تجربه یک قطعه موسیقی و توالی نت‌ها را در نظر بگیرید. این مثال و هر مورد مشابه، مشتمل بر دو رویداد است؛ یک رویداد فیزیکی و یک رویداد ذهنی. تجربه ادراکی ما به‌عنوان رویداد ذهنی به امتداد محتوایی که بازنمایی می‌کند، گسترده شده است. صرف نظر از تأخیر زمانی در بازنمایی رویدادها، این دو رویداد، همزمان اتفاق می‌افتند و بین مدت آنها تطابق وجود دارد. آیزاک میلر [Miller, 1984: 106-9] در شرح دیدگاه هوسرل از ادراک زمان، از این تطابق تحت‌عنوان اصل هماهنگی نمودی (principle of presentational concurrence: PPC) استفاده می‌کند [Miller, 1984: 107]:

"مدت زمان محتوایی که نشان داده می‌شود با مدت عمل نشان‌دادن آن هماهنگ است. یعنی فاصله زمانی اشغال شده توسط یک محتوا که در برابر ذهن قرار دارد، عیناً همان فاصله زمانی اشغال شده توسط عمل نشان‌دادن آن محتوای در برابر ذهن است. من به این اصل، با عنوان اصل هماهنگی نمودی PPC ارجاع می‌دهم."

براساس این اصل، تجربه‌های ما همان‌گونه که رویدادهای زماناً ممتد را بازنمایی می‌کنند، خودشان نیز رویدادهایی هستند که عیناً همان امتداد زمانی رویدادهای بیرونی را دارند. تصور کنید که یک سوزه حرکت یک توپ را تجربه می‌کند که بین موقعیت‌های مکانی مجزا از I_1 تا I_5 و در مدت t_1 تا t_5 در حال حرکت است. به این صورت که توپ موقعیت I_1 را در لحظه t_1 اشغال می‌کند و موقعیت I_2 را در لحظه t_2 و همین‌طور به ترتیب ادامه می‌یابد. ما در بازه زمانی t_1 تا t_5 از حرکت توپ ادراک حسی داریم. توپ در هر لحظه از این بازه زمانی،

یک موقعیت مکانی را اشغال می‌کند. به عبارت دیگر، حرکت توپ علاوه بر اجزاء مکانی، که همان موقعیت‌های مختلف در ظرف مکان باشند، واجد اجزاء زمانی نیز خواهد بود؛ یعنی همان موقعیت‌های زمانی‌ای که توپ در ظرف هر یک از آنها یک موقعیت مکانی را اشغال کرده بود. حال اگر، تجربه‌های ما تناظر یک به یک با محتوایی که بازنمایی می‌کنند داشته باشند، دارای اجزاء زمانی خواهند بود، به گونه‌ای که هر جزء، بخشی از رویداد ممتد را بازنمایی می‌کند. تجربه ما به مانند هر رویداد ممتد دیگر، قابلیت تقسیم‌پذیری به مراحل و اجزاء کوچک‌تر را دارد. مثلاً یک جزء از تجربه حرکت توپ، مرحله l_1-l_2 را که توپ در زمان t_1-t_2 طی می‌کند را بازنمایی می‌کند. تقسیم به اینجا منتهی نمی‌شود، بلکه به جایی می‌رسیم که جزء تجربی فقط توپ را در موقعیت l_1 در لحظه t_1 بازنمایی می‌کند. این اجزاء در توالی یکدیگر قرار دارند و به عبارت دیگر، یک توالی در بازنمایی‌ها وجود دارد. اما آیا توالی بازنمایی‌ها، فی‌نفسه، منجر به بازنمایی توالی هم می‌شود؟ مثلاً توالی تجربه e_1 از l_1 در t_1 و تجربه e_2 از l_2 در t_2 می‌تواند منجر به تجربه‌ای می‌شود که مرحله l_1-l_2 را بازنمایی کند؟ منطقاً چنین تلازمی وجود ندارد. توالی تجربه‌های دیداری از موقعیت‌های مکانی توپ، با تجربه دیداری از توالی موقعیت‌های مکانی توپ کاملاً متمایز است، به گونه‌ای که با اکتفا به اولی نمی‌توانیم دومی را توضیح دهیم. در واقع توالی رابطه‌ای است بین دو طرف، که وقتی متعلق بازنمایی قرار می‌گیرد، بازنمایی هر یک از اطراف به تنهایی نمی‌تواند آن را توضیح دهد. پس، همان طور که جیمز گفت، تجربه توالی واقعیت افزوده‌ای است که نیاز به توضیح اضافه دارد.

برای این منظور، تشبیه توالی به مسافت مفید به نظر می‌رسد. مسافت یک رابطه بین دو موقعیت مکانی، مثلاً l_1 تا l_5 است. من در صورتی می‌توانم ادراک حسی، و بدون محاسبه ذهنی، نسبت به مسافت میان این دو موقعیت داشته باشم که از هر دو موقعیت به‌طور همزمان اطلاع داشته باشم. مشابه این، برای ادراک حسی توالی بین دو موقعیت در ظرف زمان، هرچند خیلی کوتاه، از هر دو موقعیت باید به‌طور همزمان اطلاع داشته باشم. به عبارت دیگر، در یک لحظه، من باید از دو موقعیت متوالی اطلاع داشته باشم، تا بتوانم رابطه توالی میان آن دو را به‌نحو حسی ادراک کنم. میلر از این قضیه تحت‌عنوان اصل اطلاع همزمان (principle of simultaneous awareness: PSA) یاد می‌کند [Miller, 1984: 109]. صورت‌بندی این اصل چنین است:

▪ اصل اطلاع همزمان: تجربه e رابطه زمانی T بین دو امر ناهمزمان x و y را بازنمایی می‌کند، اگر e به صورت همزمان x و y و T را بازنمایی کند.

اما هیچ لحظه‌ای نیست که بتوان در آن لحظه دو موقعیت زمانی را با هم ادراک کرد. هر زمان که یک موقعیت ادراک شد، موقعیت دیگر ادراک نمی‌شود. براساس این دو اصل، می‌توان پارادکس تجربه زمانی را این‌گونه تقریر کرد: مطابق با PPC، تجربه ما به امتداد محتوایش، امتداد دارد. به گونه‌ای که ادراک جزء لاحق با جزء سابق جمع نمی‌شود، در نتیجه نمی‌توان در یک لحظه از دو موقعیت زمانی اطلاع داشت. بدین ترتیب، بین PPC و PSA یک تناقض به وجود می‌آید. از یک‌سو، مطابق با PSA، برای ادراک توالی، باید به‌طور همزمان نسبت به دو طرف رابطه توالی اطلاع داشته باشیم. از سوی دیگر، مطابق با PPC، تجربه ادراکی به اقتضای امتدادی که دارد به اجزای کوچک‌تری تقسیم‌پذیر است، تا در نهایت به اجزایی می‌رسیم که محدود به یک لحظه هستند و یک لحظه را بازنمایی می‌کنند، در نتیجه نمی‌توان به‌صورت همزمان از دو طرف رابطه اطلاع داشت. به عبارت دیگر، رابطه‌ای که در یک لحظه ادراک می‌شود، رابطه همزمانی بین دو رویدادی است که در یک لحظه محقق شده‌اند؛ و نه رابطه توالی که تحقق آن دست‌کم در دو لحظه اتفاق می‌افتد.

مدل‌ها و نظریاتی را که در باب تجربه زمانی ارایه شده است، باید حول محور این پارادکس و تلاش برای ارایه راه حلّی برای آن فهمید. تلقی اتم‌گرایانه با PPC سازگار است. اتم‌گرایان هر جزء زمانی تجربه را، رویدادهای آگاهانه آنی یا کوتاه‌مدتی می‌دانند که ویژگی‌های تجربی، یعنی ویژگی‌های بازنمودی و پدیداری، را مصداق می‌بخشند و محتوای آنها فاقد امتداد زمانی است و از این جهت آنها را نماهای لحظه‌ای (snapshots) یا تجربه‌های اتمی می‌نامند. از نظر اتم‌گرایان، توالی نماهای لحظه‌ای برای تبیین تجربه‌های زمانی کافی است [Chuard, 2020: 190]. اما مطابق با دو نظریه دیگر، برای تبیین تجربه‌های زمانی به چیزی بیش از توالی تجربه‌ها نیاز است.

امتدادگرایان (extensionalists) نیز با تعهد به PPC تجربه ادراکی را ذاتاً دارای امتداد زمانی و طبعاً آن را واجد اجزاء زمانی می‌دانند، اما تجربه کلّ را قابل تحویل به اجزاء نمی‌دانند. آنها معتقدند که توالی اجزاء به تنهایی برای تبیین تجربه زمانی به مثابه یک کلّ کافی نیست [Rashbrook-Cooper, 2013: 472]. بلکه تجربه کلّ واجد خصیصه‌ای پدیداری است که اجزاء فاقد آن هستند. در مدل امتدادی نه‌تنها محتوای تجربه‌ها دارای امتداد زمانی است، بلکه برای بازنمایی ویژگی‌های زمانی، خود تجربه‌ها هم باید (ضرورتاً) واجد امتداد زمانی باشند. در نتیجه، PSA رد می‌شود؛ زیرا از نظر امتدادگرایان در یک لحظه نمی‌توان رویدادهای ناهمزمان و رابطه زمانی بین آنها را بازنمایی کرد. از نظر آنها، هر تجربه، کم و بیش، به اندازه چند ثانیه طول می‌کشد. این مدت زمان مطابق با طولانی‌ترین حدی است که رویدادهای ناهمزمان می‌توانند باهم در آگاهی حاضر باشند و وحدت پدیداری آنها را توضیح می‌دهد. این مدت زمان کوتاه حال ظاهری (specious present) نامیده می‌شود [Dainton, 2000: 113]. در این مدت زمان، رویدادها، با یکدیگر، ادراک می‌شوند و اجزاء آنها با رابطه هم‌آگاهی در زمانی (diachronic co-consciousness) مرتبط می‌شوند. در دیدگاه بری دینتون، یکی از طرفداران مدل امتدادی، از اصل آگاهی همزمان چشم‌پوشی می‌شود. به‌جای این که فازهای متعدد دامنه زمانی محتوا، در آگاهی آنی به‌صورت همزمان نمودار شوند و به همین واسطه با هم متحد شوند، ما رابطه همبودی در طول زمان را با عنصری تحت‌عنوان هم‌آگاهی به دست می‌آوریم. هم‌آگاهی به تعبیر دینتون، یک نوع چسب پدیداری است که بین اجزاء زمانی تجربی حال‌های ظاهری وجود دارد. این ویژگی فقط توسط حال ظاهری مصداق بخشیده می‌شود و لذا قابل تحویل به اجزاء زمانی تجربه نخواهد بود.

نگهداشت‌گرایان (retentionalists) معتقدند که برای توضیح تجربه‌های یکپارچه و مستقیم رویدادهای ممتد و روابط زمانی بین اجزاء آنها، باید به صورت همزمان، آن اجزاء برای ما به‌نحو متوالی بازنمایی شوند. از این رو، تناظری میان ساختار زمانی تجربه‌های ادراکی و ویژگی‌های زمانی محتوایشان وجود ندارد [Lee, 2014b: 6]. در نتیجه، این دیدگاه به PSA متعهد است. آنها با پذیرش این اصل، PPC را ردّ می‌کنند و بر این باورند که تجربه‌های آنی یا بسیار کوتاه‌مدت می‌توانند محتوایی با امتداد زمانی را بازنمایی کنند. بدین ترتیب، وقتی ما در ابتدا صدای C را می‌شنویم و پس از آن صدای D را، تجربه ما از صدای D همراه می‌شود با بازنمایی (در بیان هوسرل و جیمز [Husserl, 1991: 21; James, 1983: 608-9]) از واژه نگهداشت (retention) به جای بازنمایی استفاده شده است) صدای C که آن را در جایگاه گذشته اخیر قرار می‌دهد. به همین ترتیب، وقتی صدای E را می‌شنویم، این تجربه همراه می‌شود با بازنمایی D در جایگاه گذشته نزدیک‌تر و بازنمایی C در گذشته دورتر. آگاهی همزمان ما به اکنون و گذشته اخیر از جریان آگاهی، تجربه توالی را پی‌ریزی می‌کند. یعنی شالوده تجربه توالی را چنین ساختاری تشکیل می‌دهد. بر همین اساس، مثلاً، وقتی ما نت آخر یک موسیقی را می‌شنویم، نت قبل‌تر از آن به کلی از آگاهی ما پاک نمی‌شود. ایده نگهداشت به هوسرل برمی‌گردد. او وجود یک عنصر گذشته‌نگر که در عین حال، متمایز از حافظه باشد را برای ادراک ویژگی‌های زمانی لازم

می‌داند. پیوستگی جریان آگاهی طبق مدل نگهداشتی، براساس محتوای زماناً ممتد تجربه‌ها متعین می‌شوند. لذا عمده کار برای تبیین پیوستگی بر عهده محتوای بازنمودی آنهاست. به عبارت دیگر، ویژگی‌های پدیداری تجربه‌ها مبتنی بر محتوای بازنمودی آنهاست. از مدافعان این نظریه می‌توان به مایکل تای [Tye, 2003]، جفری لی [Lee, 2014b: a] و ریک گراش [Grush, 2007; Grush, 2008] اشاره کرد [Viera, 2019].

عمده‌ترین اشکالی که نظریات ضداتمی بر اتم‌گرایی مطرح کرده‌اند، عدم کفایت توالی نماهای لحظه‌ای برای توضیح تجربه‌های زمانی است. در واقع، از نظر آنها از مجموع تجربه‌های آنی یا کوتاه‌مدت با محتوای فاقد امتداد زمانی که در یک سلسله متوالی مرتب شده‌اند، تجربه‌ای با محتوای ممتد و پدیدارشناسی متناظر با آن تولید نمی‌شود. بر این اساس، سعی می‌کنیم این اشکال را به صورت واضحی تقریر کنیم، و در ادامه به آن پاسخ دهیم.

باید توجه داشت که تقریر اتم‌گرایی از تجربه زمانی، یک تقریر انقباضی است. به نحوی که با دوری از مفاهیم پیچیده و اضافی سعی دارد تا هم موضع واقع‌گرایانه خود را حفظ کند، و هم با اجتناب از طرح چنین مفاهیمی، از اشکالاتی که متوجه آنهاست دوری کند. لذا وظیفه متوجه اتم‌گرا این است که با ارایه مدلی که مقاصد انقباضی‌اش را استیفا می‌کند، واقع‌گرایی تجربه‌های زمانی را توضیح دهد. یعنی به اصطلاح نشان‌دهد که توالی نماهای لحظه‌ای برای تجربه‌های زمانی کفایت تبیینی دارد. سپس، به اشکالاتی که از ناحیه عدم کفایت تبیینی مطرح شده است، پاسخ گوید. و در نهایت، عدم انسجام مدل‌های رقیب را نشان دهد. در این نوشتار سعی ما این است که این راه را طی کنیم.

مدل نمای لحظه‌ای (اتم‌گرایی)

مدل سینمایی، نمای لحظه‌ای یا اتم‌گرایی عناوینی متفاوت ولی با مدعای یکسانی هستند: تجربه‌های ادراکی صرفاً رویدادها و ویژگی‌های غیرزمانی را بازنمایی می‌کنند. آن‌گونه که اصطلاح سینمایی به آن اشاره می‌کند، عملکرد سیستم ادراکی ما به عملکرد دوربین سینمایی تشبیه شده است و همان‌گونه که یک فیلم مشتمل بر توالی سریعی از عکس‌های ثابت یا تصاویر بی‌حرکت و نماهای لحظه‌ای است، آگاهی ادراکی ما نیز مشتمل بر توالی تجربه‌های لحظه‌ای است، به گونه‌ای که محتوای آنها فاقد امتداد زمانی است و صرفاً آنچه را که در یک لحظه اتفاق افتاده است، بازنمایی می‌کند. از این جهت محتوای هر تجربه آنی یا نمای لحظه‌ای در ظرف زمان، مانند اتمی است که در ظرف مکان قابلیت تجزیه به اجزاء کوچک‌تر را ندارد. به عبارت دیگر، محتوای هر تجربه کوتاه‌ترین مقدار زمانی است که یک تجربه می‌تواند ثبت کند. بنابراین، تجربه‌های ادراکی ما نمی‌توانند روابط و ویژگی‌های زمانی بین دو رویداد ناهم‌زمان را بازنمایی کنند. به طور کلی، تجربه‌های ما از امور زمانمند چیزی جز توالی اجزاء زمانی آن تجربه نیست، که هر جزء شامل کوتاه‌ترین زمان ممکن (فازهای کوتاه‌مدت) است و ویژگی‌های بازنمودی و پدیداری را مصداق می‌بخشد. مثلاً تجربه دیداری ما از یک خودروی در حال حرکت چیزی جز توالی فازهای تجربی با محتوایی که خودرو را در موقعیت‌های مختلف و در زمان‌های مختلف بازنمایی می‌کند، نیست. یا مثلاً، تجربه شنیداری ما از یک آهنگ، صرفاً توالی فازهای تجربی با محتوایی که تک‌آواهای آن را بازنمایی می‌کند، است. همچنین، براساس دیدگاه اتمی، پیوستگی پدیداری جریان آگاهی ترکیبی است از فازهای تجربی کوتاه‌مدت که به نحو متوالی کنار هم قرار گرفته‌اند. در یک کلام، در اتم‌گرایی پدیدارشناسی تجربه‌های زمانی، به توالی نماهای لحظه‌ای تحویل می‌رود و براساس آن، قابل تبیین است.

بنابراین، اتم‌گرایی را می‌توان به‌طور خلاصه در سه تز بیان کرد - [Dainton, 2017; Chuard, 2020: 190]:

- بازنمودی: محتوای تجربه‌های ادراکی فاقد امتداد زمانی است و در بُعد زمانی اتمی است. به عبارت دیگر، تجربه‌های ادراکی هیچ‌گونه رابطه زمانی بین رویدادهای ناهم‌زمانی که ادراک شده‌اند، بازنمایی نمی‌کنند.
- وجودشناختی: تجربه‌های ادراکی حالت‌های آنی یا کوتاه‌مدتی هستند که در توالی یکدیگر قرار گرفته‌اند.
- پیوستگی: پیوستگی پدیداری جریان آگاهی به توالی پیوسته و بدون شکاف حالت‌های تجربی تحویل می‌رود.

این سه تز هسته اصلی دیدگاه اتمی را شکل می‌دهد و به نظر می‌رسد با واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی سازگار باشند. از آنجایی که دیدگاه اتمی معتقد است محتوای هر تجربه ادراکی فاقد امتداد زمانی است، سازگاری آن با ضدواقع‌گرایی آشکار است. هر تجربه ادراکی به مثابه یک نمای لحظه‌ای در نظر گرفته می‌شود که فقط ویژگی‌های غیرزمانی را بازنمایی می‌کند و محتوای اتمی دارد، طبیعی است که فکر کنیم این دیدگاه نسبت به ادراک مستقیم و بی‌واسطه ویژگی‌های زمانی موضع ضدواقع‌گرایی دارد. مثلاً دیدگاه توماس رید را به یاد بیاورید. طبق دیدگاه او، چون آگاهی و ادراک حسی ما محدود به لحظه حال است، اساساً ممکن نیست توالی و مدث متعلق آن قرار گیرند. ضدواقع‌گرا اساساً منکر ادراک حسی ویژگی‌های زمانی است، و از این جهت هیچ تکلیفی برای ارایه دیدگاه معقولی نسبت به تبیین تجربه‌های زمانی ندارد، اما باید توضیح دهد که چرا باور به این که ما رویدادهای زمانمند نظیر حرکت و تغییر و ویژگی‌ها و روابط زمانی را ادراک می‌کنیم، و همچنین ابراز این باور با جملاتی که از این مسأله حکایت می‌کنند، به میزان زیادی طبیعی به نظر می‌رسد؟ به عبارت دیگر، اگر در واقعیت، ما فاقد چنین تجربه‌هایی با محتوای زمانی هستیم، پس این باور از کجا نشأت گرفته است؟ آیا اساساً چنین باورهایی می‌تواند درست باشد؟ گیلبرت پلامر [Plumer, 1985: 24] به‌عنوان طرفدار مدل اتمی و ضدواقع‌گرایی مدعی است که ما می‌توانیم دلایلی داشته باشیم که چنین باورهایی نادرست است. زیرا اساساً ارایه تبیینی معقول برای ادراک مستقیم ویژگی‌ها و روابط زمانی ناممکن است.

در مقابل، یک اتم‌گرا می‌تواند واقع‌گرا باشد. هرچند محتواهای نماهای لحظه‌ای عاری از امتداد زمانی هستند و ویژگی‌های زمانی را بازنمایی نمی‌کنند، مع‌الوصف، توالی آنها می‌تواند منجر به تجربه مستقیم چنین ویژگی‌هایی شود. به عبارت دیگر، بر خلاف جیمز، اتم‌گرایان واقع‌گرا توالی تجربه‌های آنی را تجربه توالی می‌دانند و صرف توالی را برای توضیح تجربه توالی کافی می‌دانند. به تعبیر دیگر، تجربه توالی به توالی تجربه‌های آنی و یا بسیار کوتاه‌مدت تحویل می‌رود. البته هرگونه توالی نمی‌تواند منجر به ادراک توالی شود. شکی نیست که توالی تجربه اول صبح من با تجربه آخر شب منجر به ادراک توالی نمی‌شود، یا توالی تجربه‌هایی که یک خودرو را در موقعیت‌های مکانی متفاوت بازنمایی می‌کنند و بین هر کدام یک دقیقه فاصله است، منجر به تجربه حرکت خودرو نمی‌شوند. توالی باید به گونه‌ای باشد که هیچ فاصله‌ای بین تجربه‌ها نباشد و به گونه‌ای کنار هم قرار گرفته باشند که شکاف قابل توجهی بین آنها نباشد [Chuard, 2011: 14]. پس اگر اتم‌گرای ضدواقع‌گرا نسبت به وجود تجربه‌های زمانی حذف‌گراست، خوانش واقع‌گرایانه تحویل‌گراست. با همه این احوال، تزی که خوانش واقع‌گرایانه به دیدگاه خود اضافه می‌کند، می‌تواند تحت‌عنوان تز کفایت تبیینی مطرح شود:

- توالی نماهای لحظه‌ای با محتواهای فاقد امتداد زمانی اگر شرایط خاصی را استیفا کند، برای تبیین تجربه‌های مستقیم از ویژگی‌ها و روابط زمانی، کافی است.

وجه تمایز دیدگاه اتمی با دو رقیب دیگرش، یعنی امتدادی و نگهداشتی، در پذیرش محتوای اتمی است؛ محتوایی که فاقد امتداد زمانی است. به عبارت دیگر، آنچه از نظر امتدادگرا و نگهداشت‌گرا مورد اعتراض واقع شده است، تز بازنمودی در دیدگاه اتمی است. از نظر آنها با این تز نمی‌توان تجربه مستقیم ویژگی‌های زمانی را تبیین کرد. در واقع آنها کفایت محتوای اتمی برای تبیین تجربه مستقیم ویژگی‌های زمانی را هدف گرفته‌اند. معترضان با پیش‌فرض گرفتن واقع‌گرایی (این که ما تجربه مستقیم از ویژگی‌های زمانی داریم) به مصاف اتم‌گرایی می‌روند و به تبعیت از جیمز، معتقدند که صرف توالی تجربه‌های اتمی، نمی‌تواند تجربه مستقیم از توالی را توضیح دهد. بلکه تجربه توالی واقعیتی متمایز است که طبعاً، توضیح اضافه‌ای را می‌طلبد. دینتون می‌گوید [Dainton, 2008b: 54]:

"یک توالی از تصاویر ثابت که به این نحو ادراک شده‌اند، تجربه‌ای مستقیم از حرکت نیستند و نمی‌توانند آن را توضیح دهند و به‌طور کلی، آنچه برای حرکت صادق است، برای تغییر و استمرار [نیز] صادق است."

بنابراین، ما با حفظ قید پدیدارشناختی و پذیرش تز بی‌واسطگی، در نهایت به دفاع از تز بحث‌برانگیز مدل نمای لحظه‌ای، یعنی تز کفایت تبیینی، می‌پردازیم. برای این منظور، در بخش ۴ به توضیح محتوای اتمی می‌پردازیم. در بخش ۵ به اعتراض دینتون علیه کفایت تبیینی توالی نماهای لحظه‌ای برای تجربه ویژگی‌های زمانی نظیر توالی می‌پردازیم و آن را نقد می‌کنیم. در نهایت، در بخش ۶، شرایطی را که اگر توالی تجربه‌های اتمی آنها را استیفا کنند برای تبیین تجربه اتمی کافی است، بیان می‌کنیم.

محتوای اتمی

محتوای اتمی تجربه‌ها دقیقاً چیست؟ همان‌طور که در تز بازنمودی گفته شد، تجربه‌های ادراکی نمی‌توانند روابط زمانی بین دو رویداد ناهمزمان را بازنمایی کنند و محتوای آنها فاقد هرگونه امتداد زمانی است. از این جهت، محتوای اتمی نقطه‌مانند خواهد بود و آگاهی ما صرفاً مشتمل بر دنباله‌ای از دریافت‌های نقطه‌مانندی است که کاملاً از یکدیگر مجزا هستند و معطوف به محتواهای نقطه‌مانند هستند [Dainton, 2008a: 623]. جفری لی محتوای اتمی را این‌گونه توصیف می‌کند [Lee, 2014a: 150]:

"جریان آگاهی سلسله‌ای از نمایش‌های عکس‌مانند از ویژگی‌های اشیاء نظیر شکل، آرایش مکانی، بافت سطح، رنگ یا روشنایی است، نمایش‌هایی که به چگونگی تغییر جهان در طول زمان دخی ندارند. برای آنکه بتوانیم قضاوت‌های دقیقی درباره‌ی ویژگی‌های زمانی داشته باشیم، یک فرایند پساتجربی برای مقایسه نماهای لحظه‌ای لازم است، فرایندی که به تجربه واقعی ویژگی‌های زمانی نیازی ندارد."

اگر محتوای تجربه ادراکی عاری از امتداد زمانی باشد، قهراً محتوای آن اکیداً آنی خواهد بود که صرفاً ویژگی‌های محسوس نظیر رنگ یا شکل و یا رویدادهای آنی در آن بازنمایی می‌شود. به نظر می‌رسد این تلقی در نسبت با محتوای برخی دستگاه‌های حسی (sensory modalities)، خصوصاً دستگاه شنوایی، با مشکل جدی مواجه شود. احتمالاً همه تجربه‌های شنیداری ما تجربه اصوات هستند و صوت ذاتاً ممتد زمانی است. هر صوت فردی جزیی است که ویژگی‌های متعددی مثل زیر و بمی را مصداق می‌بخشد. اگر اصوات افراد (فرد جزیی در مقابل ویژگی کلی) باشند، آنها را باید در کدام مقوله جای داد؛ رویداد یا شیء؟ اشیاء مادی به مثابه کلّ در هر لحظه از زمان وجود دارند و برای ادراک آنها کافی است که در یک لحظه به‌نحو ادراکی بدانیم که فردی از

آنها وجود دارد. اما هر رویداد در طول زمان بسط پیدا می‌کند و نمی‌توان گفت که یک رویداد به‌طور کامل در یک لحظه وجود دارد. هیچ فیلسوف معاصر مدعی نیست که صوت فردی به مثابه‌ی شیء در معنای متعارفش است. زیرا اصوات اساساً برای تحقق پیدا کردن به زمان نیاز دارند. صوت آبی یا صوتی که فاقد امتداد در زمان است را خیلی سخت بتوان تصور کرد. این‌گونه نیست که یک صوت به صورت کامل در یک لحظه معین وجود داشته باشد؛ بلکه هویت بسیاری از اصوات به الگوی تغییر کیفیت در طول زمان گره خورده است. یک صوت فردی است که متحمل ویژگی‌های متفاوتی نظیر زیر و بمی، بلندی و طنین می‌شود و اساساً نمی‌توان ماهیت آن را چیزی جز تغییر در همین ویژگی‌ها دانست، که طبعاً برای تحقق آن به زمان نیاز است. مثلاً تفاوتی که صدای آژیر آمبولانس با صدای آژیر پلیس دارد دقیقاً به علت تفاوت در الگوی تغییر کیفیت آنها در طول زمان است. بر این اساس، بین دو مقوله شیء و رویداد، به نظر می‌رسد که اصوات به‌عنوان افراد جزئی در مقوله رویداد قرار دارند [O'Callaghan, 2007; O'Callaghan, 2021]. بدین ترتیب، از آنجایی که اصوات به‌عنوان محتوای تجربه‌های شنیداری رویداد و ذاتاً زمانمند هستند، فرض این که براساس مدل اتمی محتوای تجربه‌های شنیداری آبی و فاقد امتداد زمانی باشد، نامعقول به نظر می‌رسد [Lee, 2014a: 150; Phillips, 2011: 824].

بنابراین، اتم‌گرا باید محتوای تجربه‌های ادراکی (دست‌کم محتوای تجربه‌های شنیداری) را واجد مدت زمان بسیار کوتاهی بداند. این مدت زمان دست‌کم باید به مقداری باشد که تجربه بتواند تحقق یک رویداد کوتاه‌مدت، مثل یک صدا، و نه چیزی بیش از آن، را بازنمایی کند. نکته مهم اینجاست که مدت زمان محتوای تجربه نباید آنقدر زیاد باشد که بتواند دو رویداد ناهم‌زمان و رابطه زمانی بین آن دو را بازنمایی کند. در غیر این صورت، تفاوتی میان مدل اتمی و دو رقیب دیگرش یعنی مدل امتدادی و نگهداشتی، که قابل به‌زمانمند بودن محتوای تجربه هستند، نخواهد بود [Chuard, 2011: 9]. بدین ترتیب، باید گفت براساس اتم‌گرایی، تجربه‌های زمانی به توالی تجربه‌هایی با محتوای بسیار کوتاه‌مدت که صرفاً رویدادهای منفرد با مدت زمان بسیار کوتاه را بازنمایی می‌کنند، تحویل می‌رود.

بنابراین، اتم‌گرایی دیدگاهی است که: اولاً؛ جریان آگاهی را ترکیبی از تجربه‌های اتمی با محتوای بسیار کوتاه‌مدت می‌داند، به‌نحوی که تشخیص دو رویداد ناهم‌زمان در آن مدت ممکن نیست. ثانیاً؛ تجربه توالی و به‌طور کلی تجربه پدیده‌های زمانمند، به توالی تجربه‌هایی با محتوای اتمی تحویل می‌رود و به تعبیر دیگر، این‌همان است. از نظر یک اتم‌گرا، پدیدارشناسی تجربه زمانی و یا توصیف دقیقی از این پدیدارشناسی به چیزی بیش از فقدان ناپیوستگی یا شکاف قابل‌توجه بین محتواهای اتمی نیاز ندارد [Chuard, 2020: 199]. انتقادات به اتم‌گرایی را می‌توان ناظر به این مسأله دانست که توالی تجربه‌های اتمی برای تبیین تجربه‌های زمانی ناکافی است و کفایت تبیینی ندارند. من در ادامه استدلال منتقدین را شرح می‌دهم و به آن پاسخ می‌دهم.

توالی تجربه‌ها و تجربه توالی

استدلال‌های انتقادی علیه مدل اتمی که نشان‌دهنده عدم کفایت آن برای تبیین تجربه‌های ادراکی مستقیم از روابط زمانی و پدیده‌های زمانمند، نظیر توالی، تغییر و حرکت، است اصولاً ریشه در عبارت معروف جیمز دارد: «صرف توالی تجربه‌ها، تجربه توالی نخواهد بود» [James, 1983: 591]. مطابق با مدل اتمی، هر چند محتوای تجربه‌های اتمی به‌خودی‌خود، هیچ رابطه و پدیده زمانمندی را بازنمایی نمی‌کنند، اما واقع‌شدن آنها در

یک توالی سریع منجر به توالی و تغییر و حرکتی می‌شود که ما در تجربه خود آنها را می‌یابیم. در این مدل، آگاهی را به مثابه‌ی پرتوی نقطه‌مانند در نظر بگیرید که اگر چه خودش فاقد امتداد زمانی است، اما پیشروی پیوسته و مداوم آن سبب می‌شود بخش‌های تجربی به وجود بیایند که دربردارنده تغییر و توالی هستند. برای درک بهتر، سوزنی را در نظر بگیرید که روی پوست شما حرکت می‌کند و در شما احساس پیوسته از حرکت را ایجاد کرده است. هر چند در هر لحظه، سر سوزن با ابعاد بسیار کوچک که گویا مثل نقطه بدون بُعد است، با سطح پوست شما تماس پیدا می‌کند، اما شما این احساس را دارید که سوزن به صورت یکنواخت و پیوسته روی پوست شما در حرکت است. همچنین در مورد تجربه دیداری، توالی سریع عکس‌های ثابت را در نظر بگیرید که منجر به تجربه حرکت می‌شوند. تصاویری که روی پرده سینما یا تلویزیون به نمایش در می‌آیند، از این قبیل هستند. هر عکس به تنهایی نمایی ثابت را بازنمایی می‌کند، اما توالی آنها منجر می‌شود تا پویا به نظر برسند.

دینتون [Dainton, 2008a: 623] بر تمایز میان تجربه توالی و توالی تجربه‌ها پافشاری می‌کند تا نشان دهد تجربه توالی نمی‌تواند به توالی تجربه‌ها تحویل رود. در مدل اتمی، به تعبیر دینتون، آگاهی چیزی جز دریافت‌های نقطه‌مانند (point-like) کاملاً مجزا با محتوای نقطه‌مانند نیست. او نام چنین مدلی از آگاهی را مدل پرتو متحرک (moving beam model) می‌گذارد. از نظر او حتی اگر تجربه‌های لحظه‌ای یا همان نماهای لحظه‌ای به گونه متراکم بسته‌بندی شوند که هیچ شکاف زمانی هم بین آنها نباشد، واقعیت آنها را عوض نمی‌کند. فرض کنید در طول مدتی که بازی فوتبال را تماشا می‌کنید، مثلاً از t_1 تا t_2 ، شما مملو از تجربه باشید. در مدل اتمی (یا به تعبیر دینتون، پرتو متحرک)، واقعیت این است که بازه زمانی مذکور از فازهای آبی یا خیلی کوتاه‌مدت تشکیل شده، به نحوی که هر فاز در انزوای کامل (complete isolation) تجربه شده است. به عبارت دیگر، تراکم زیاد فازهای آبی تجربه، آنها را از انزوای کامل خارج نمی‌کند. تجربه‌هایی با محتوای اتمی، که هر کدام در انزوا تجربه شوند، نمی‌توانند به حساب تجربه توالی ریخته شوند و برای تبیین آن ناکافی هستند.

اما منظور دینتون از انزوای کامل تجربه‌های اتمی چیست؟ او در ضمن یک مثال انزوای کامل را توضیح می‌دهد [Dainton, 2017]. فرض کنید ده سوژه از S_1 تا S_{10} در یک خط با چشمانی بسته ایستاده‌اند. درست روبه‌روی آنها بازی تنیس در جریان است. ابتدا S_1 برای لحظه‌ای چشمانش را باز می‌کند و قبل از بستن چشمانش، S_2 بلافاصله چشمانش را باز می‌کند. و به همین منوال تا S_{10} ادامه پیدا می‌کند. در نهایت ما یک توالی از ده تجربه خواهیم داشت که هر تجربه صرفاً یک تصویر ثابت و لحظه‌ای از بازی تنیس را بازنمایی می‌کند. هر کدام از این تجربه‌های آبی در انزوای کامل از دیگر تجربه‌هاست و در نتیجه نمی‌توان گفت که ما تجربه واحدی از توالی داریم. از نظر دینتون، مدل اتمی چیزی جز توالی تجربه‌ها را به نمایش نمی‌گذارد. در حالی که توالی تجربه‌ها یک چیز است، و تجربه توالی چیز دیگری است.

طبعاً یک مناقشه در این مثال و تفاوت آن با آنچه مدل اتمی در خصوص تجربه‌های زمانی مطرح می‌کند، به نظر می‌رسد. طبیعی است که در این مثال فکر کنیم تجربه‌ها در انزوای کامل هستند؛ زیرا فرض مثال این است که ده تجربه از ده سوژه‌ی مجزا وجود دارد و این در حالی است که در تجربه زمانی سوژه‌ی واحد متحمل چند تجربه اتمی می‌شود. به عبارت دیگر، در مثال مذکور، انزوای تجربه‌های سوژه‌های مختلف بیان شد، اما چگونه تجربه‌های سوژه واحد می‌توانند منزوی باشند؟ دینتون در جواب می‌گوید تجربه‌های آبی که یک سوژه متحمل آنهاست برای این که منزوی نباشند باید درون آگاهی او یکپارچه (unified) شوند. او معتقد است تا زمانی که تجربه‌ها از هم گسسته باشند و به لحاظ تجربی از یکدیگر منزوی باشند، ترکیبشان به خودی خود، مقوم تجربه توالی نخواهد بود. بنابراین، تجربه توالی نیازمند وحدت میان تجربه‌های متوالی خواهد بود که در خوانش اتمی

چنین چیزی یافت نمی‌شود؛ همه آنچه که در مدل اتمی سراغ داریم کنش‌های آنی آگاهی به همراه محتوای آنی است. به اصطلاح، مدل اتمی فاقد منابع توصیفی غنی برای تجربه توالی است.

مشکل دیگر این است که فرض مثال وجود فقط ده تجربه متمایز است، در حالی که در مدل اتمی ما با یک پیوستار (continuum) حقیقی مواجه هستیم. آنچه ما هنگام مشاهده بازی تنیس متحمل آن می‌شویم، تعداد بی‌نهایتی از تجربه‌های آنی است. از این جهت، آگاهی ما مثل یک خط است که بی‌نهایت نقطه بر روی آن وجود دارد. آگاهی ما از بازی تنیس مثل یک خط یک سانتی، قابل اندازه‌گیری است، مثلاً از t_1 تا t_{10} کشیده شده است، ولی همان‌طور که نقطه‌های روی خط قابل شمارش نیستند، تجربه‌هایی که در طول این دوره زمانی آگاهی رخ داده‌اند، قابل شمارش نیستند. دینتون در اینجا هم باز بر فرضیه انزوای کامل تأکید می‌کند. او به نقل از برگسون می‌گوید، حتی نقاطی که در یک پیوستار ریاضیاتی مثل خط وجود دارند، کاملاً از هم گسسته هستند. نکته مثال هم در گسستگی آنها نهفته است. هیچ اهمیتی هم ندارد که این نقاط چقدر به هم نزدیک باشند، یا چقدر متراکم در کنار هم مرتب شده باشند، به هر حال، بین دو نقطه همیشه نقطه دیگری وجود دارد. همچنین، فرقی نمی‌کند آگاهی ما به‌عنوان یک پیوستار مشتمل بر بی‌نهایت تجربه و با تراکم بالا باشد، در هر صورت آنها با هم متحد نیستند و هر یک از دیگری منزوی است. بنابراین، می‌توان نقطه مقابل محتوایی که در انزوا تجربه می‌شوند، محتوایی دانست که در آگاهی سوژه یک‌پارچه و متحد می‌شوند، و به عبارت دیگر، با هم ادراک می‌شوند. تجربه توالی به چنین چیزی نیاز دارد:

اگر برخی محتواها باهم، به‌عنوان اجزای یک محتوای زماناً ممتد که به‌عنوان زماناً ممتد ادراک شده، ادراک شوند، همه چیز تغییر می‌کند. اما در بافت مدل پرتو متحرک تألیف یا ترکیب مورد نیاز به کلی مفقود است [Dainton, 2008a: 623].

"در واقع، محور اصلی استدلال فوق این است که صرف توالی تجربه‌های اتمی با محتوای اتمی، از هم گسستگی و انزوای آنها را جبران نمی‌کند تا در نهایت به تجربه توالی برسیم. آنچه تجربه توالی به آن نیاز دارد، یک محتوای زمانی است؛ محتوایی که بتواند روابط و پدیده‌های زمانمند را بازنمایی کند. برای چنین محتوایی، لازم است تا محتواها باهم ادراک شوند. در حقیقت، چیزی که مدل اتمی برای تبیین تجربه زمانی نیاز دارد، ادراک باهم محتوای اتمی است. این در حالی است که محتوای اتمی از هم گسسته و منزوی از هم تجربه شده‌اند. همین امر سبب می‌شود یک شکاف تبیینی بین توالی محض تجربه‌های اتمی، و تجربه‌ای با محتوای زماناً ممتد به وجود بیاید."

به نظر می‌رسد در پاسخ به این استدلال باید به چند نکته توجه کرد:

اول) هدف این اعتراض کدام خوانش از اتم‌گرایی است؛ واقع‌گرا یا ضدواقع‌گرا؟ مدعای اتم‌گرایی در هر دو خوانش، فقط توالی تجربه‌های اتمی است. به‌طور دقیق‌تر، محتوای زماناً ممتد در تجربه ادراکی در سطح کاملاً حسی شکل نمی‌گیرد. همچنین توالی تجربه‌های اتمی یا همان نماهای لحظه‌ای، سازنده محتوای حسی که روابط زمانی مثل توالی و پدیده‌های زمانمند نظیر تغییر و حرکت را بازنمایی کند، نیست. محتواهای حسی اتمی هستند، ولی به کمک حافظه و باورهای پس‌زمینه منتج به باورهای ادراکی با محتوای زمانی می‌شوند. پس تا آنجا که به محتوای تجربی مربوط است، ادعای یکسانی دارند. بنابراین، اعتراضی که بر مبنای عبارت جیمز به اتم‌گرایی می‌شود، اگر ناظر به محتوای زمانمند تجربه ادراکی در سطح کاملاً حسی باشد، اتم‌گرایی، با هر دو خوانش، هدف این اعتراض نمی‌تواند باشد. اتم‌گرا چه واقع‌گرا باشد و چه ضدواقع‌گرا، تجربه ادراکی با

محتوای زمانی را اصلاً قبول ندارد تا بخواهد آن را تبیین کند. تفاوت خوانش واقع‌گرایانه‌ی مدل اتمی با رقیبش در پذیرش پدیدارشناسی تجربه زمانی است. اتم‌گرای واقع‌گرا معتقد است که پدیدارشناسی تجربه ادراکی پدیده‌های زمانمند، مثلاً در دستگاه بینایی، با توالی تجربه‌هایی که محتوای اتمی دارند، قابل توضیح و تبیین است. بنابراین اگر ملاحظات پدیدارشناختی را زیربنای این اعتراض قرار دهیم، می‌توان اعتراض را چنین تقریر کرد: توالی تجربه‌های ادراکی با محتوای اتمی و فاقد امتداد، نمی‌تواند پدیدارشناسی تجربه ادراکی توالی را توضیح دهد. اما چرا؟ چون محتواهای اتمی در انزوای کامل از یک‌دیگر تجربه شده‌اند.

دوم) منظور از انزوای کامل دقیقاً چیست؟ با تمام توضیحاتی که از دینتون در این خصوص ارایه شد، باز هم این عبارت ابهام دارد. از نظر او، تعلقی محتواهای اتمی به سوژه واحد مانعی برای انزوای آنها نخواهد بود. بلکه، اتمی‌بودن محتواها به معنای انزوا و ازهم‌گسستگی آنهاست. به عبارت دیگر، به این معناست که در آگاهی سوژه متحد نشده‌اند. این در حالی است که ادراک محتوای زمانی مستلزم اتحاد محتواها و باهم ادراک شدن آنهاست. مطابق با مدل اتمی، تجربه توالی چیزی جز محتواهای اتمی که به‌نحو متوالی ادراک می‌شوند نیست. اجزاء زمانی یک رویداد، در جهان خارج به‌نحو متوالی در حال رخ‌دادن هستند. متناظر با هر جزء زمانی رویداد مربوط، تجربه‌ای وجود دارد که آن را بازنمایی می‌کند. مانند یک دوربین که پشت‌سرهم عکس می‌گیرد. واضح نیست که دقیقاً انزوای چنین محتواهایی، هر چند اتمی، به چه معناست؟ فرض کنید در یک تونل باریک، دراز و ظلمانی با چراغ قوه‌ای در حال حرکت هستید، که در هر لحظه بخش کوچکی از تونل را می‌بینید. به عبارت دیگر، به صورت متوالی بخش کوچکی از تونل برای شما بازنمایی می‌شود. در نهایت اگر از شما بپرسند که چه چیزی دیدی؟ شما در پاسخ می‌گویید تونل را دیدم. آیا ادراک شما از تونل، مستلزم این است که کل تونل را یکجا دیده باشید؟ به طریق مشابه، آیا ادراک یک رویداد به معنای این است که تمام اجزاء زمانی آن را یکجا و باهم ادراک کرده باشیم؟ اساساً چنین چیزی ممکن نیست. مگر این که یک کنش شناختی اضافه بر ادراک حسی توسط سوژه انجام شود. مثلاً، حافظه محتواهایی را که در طول زمان ادراک شده‌اند باهم متحد کند. مسلماً چنین پیشنهادی را نمی‌توان به دینتون داد. زیرا او مدعی است که تجربه ادراکی ما از وقایع زمانی بدون واسطه و کاملاً حسی است. بنابراین، منظور از گسستگی و انزوای محتواهای اتمی دقیقاً واضح نیست.

گروپ [Grube, 2014: 7] تفسیر جالبی از انزوای تجربی ارایه داده است. یک تجربه توالی مثل تجربه دیداری از افتادن سیب بر روی زمین را در نظر بگیرید. مطابق با مدل اتمی، تجربه توالی مذکور همان توالی تجربه‌ها از موقعیت‌های سیب به هنگام افتادن است. یک تجربه اتمی مثل e_1 را از دنباله متوالی تجربه‌ها جدا کنید. این امکان وجود دارد که سوژه فقط متحمل e_1 به تنهایی باشد، که در این صورت، هیچ ادراکی از توالی نخواهد داشت. مثلاً فرض کنید در اثناء افتادن سیب برای یک لحظه سوژه چشمانش را باز می‌کند و سیب را در موقعیتی بین زمین و درخت می‌بیند، و یا فرض کنید فضا کاملاً تاریک است و برای یک لحظه نوردهی انجام می‌شود. چنین وضعیتی به‌طور مشابه برای سایر تجربه‌های اتمی صادق است. می‌توان این وضعیت جداسازی تجربه‌های اتمی را انزوای کامل دانست؛ یعنی هیچ کدام از تجربه‌های اتمی به تنهایی تجربه توالی نیستند. شاید بتوان نتیجه گرفت که توالی چنین تجربه‌هایی با محتوای اتمی، منجر به تجربه توالی نمی‌شود. زیرا در هر لحظه سوژه متحمل تجربه منفردی می‌شود که به تنهایی موقعیت ثابتی از سیب، و نه افتادن آن، را بازنمایی می‌کند. بنابراین، در طول بازه‌ای که سوژه افتادن سیب را تجربه می‌کند، هیچ لحظه‌ای وجود ندارد که در آن لحظه سوژه افتادن سیب یا به‌طورکلی توالی را تجربه کند. بدین ترتیب، طبق مدل اتمی، سوژه اساساً تجربه‌ای از توالی نخواهد داشت.

بر مبنای این تفسیر، استدلال به انزوای کامل علیه اتم‌گرایی نادرست است. ادعای اتم‌گرا این نیست که تجربه توالی به یک تجربه اتمی اسناد داده می‌شود. این در حالی است که در این تفسیر فرض گرفته شده است که سوزه در هر لحظه‌ای که متحمل یک تجربه اتمی به تنهایی می‌شود، قرار است توالی را تجربه کند. چنین چیزی قطعاً مفروض اتم‌گرا نیست و از اساس نیز اشتباه است.

می‌توان مورد تجربه توالی را به یک رویداد خارجی تشبیه کرد که در زمان بسط پیدا کرده و طبیعتاً دارای اجزاء زمانی است. این رویداد می‌تواند قدم‌زدن در یک پارک باشد. یک جزء از این رویداد را جدا کنید؛ در لحظه t من پای راست خود را بلند می‌کنم. وقتی این جزء را به تنهایی، یا به اصطلاح منزوی، در نظر می‌گیرید، هم می‌تواند با رویداد قدم‌زدن سازگار باشد و هم با رویداد دیگری غیر از قدم‌زدن. به عبارت دیگر، این حالت فیزیکی می‌تواند در موقعیت دیگری رخ بدهد، مثلاً من در صف نانوائی ایستاده‌ام و برای رفع خستگی پای خود را بلند می‌کنم. نه تنها بلندکردن پا، بلکه هر حالت فیزیکی دیگری را به تنهایی در رویداد قدم‌زدن در نظر بگیریم، همین مطلب در مورد آن صادق است. اکنون پرسش این است که آیا به استناد این حالت فیزیکی که به تنهایی در نظر گرفته‌اید، می‌توانید قدم‌زدن من را در طول آن بازه‌ی زمانی، یا دست‌کم در برخی از لحظات آن استنتاج کنید؟ قطعاً با توجه به آنچه قبل و بعد آن حالت فیزیکی رخ داده است، این استنتاج نادرست خواهد بود. به عبارت دیگر، وقتی می‌خواهیم در خصوص تحقق یک رویداد در طول زمان و عدم تحقق آن قضاوت کنیم، باید تمام واقعیت‌هایی که مربوط به بافت زمانی آن رویداد است را ملاحظه کنیم، نه این که به استناد واقعیت‌های مربوط به یک لحظه، درباره رویداد بزرگ‌تری قضاوت کنیم. به طریق مشابه، در جواب اعتراض دینتون مبنی بر انزوای تجربه‌های اتمی و ناکافی بودن توالی آنها برای تجربه توالی، می‌توانیم این‌گونه پاسخ دهیم: براساس بافت زمانی تجربه‌های اتمی و تجربه‌هایی که قبل و بعد یکدیگر محقق شده‌اند، در هر لحظه از بازه‌ی زمانی که تجربه توالی در آن محقق شده است، ما توالی را تجربه می‌کنیم. به عبارت دقیق‌تر، در طول تمام آن مدت توالی تجربه شده است [Grube, 2014: 8].

بنابراین، در پاسخ به استدلال دینتون مبنی بر انزوای تجربی هر یک از نماهای لحظه‌ای اولاً روشن شد که مفهوم انزوای کامل مبهم است و ثانیاً بر تجربه‌های اتمی صادق نیست. فارغ از این استدلال، می‌توان منابع توصیفی خوبی را نزد اتم‌گرایان یافت که شکاف تبیینی، به زعم دینتون، بین توالی تجربه‌ها و تجربه توالی را پُر می‌کنند.

کفایت تبیینی تجربه‌های اتمی

نقطه افتراق اتم‌گرا و مخالفان آن در این است که مخالف مدل اتمی ادعا می‌کند تجربه توالی به مثابه کلّ یک ویژگی مثل F یا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را مصداق می‌بخشد، که مجموعه متوالی تجربه‌های اتمی، به‌خودی‌خود، چنین ویژگی یا ویژگی‌هایی را مصداق نمی‌بخشد. بدین ترتیب، تجربه توالی قابل تحویل به توالی محض نیست. در طرف مقابل، اتم‌گرا تجربه زمانی را، مثلاً تجربه توالی، به توالی محض اجزاء زمانی یا همان تجربه‌های اتمی و نماهای لحظه‌ای تحویل‌پذیر می‌داند. چارل تُلّی فرارویدادگی (supervenience) را از تحویل‌پذیری ارابه می‌دهد [Chuard, 2011: 14]. بر مبنای تُلّی فرارویدادگی می‌توان عبارت جیمز را چنین صورت‌بندی کرد:

- تجربه زمانی به مثابه کلّ، فرارویداده بر توالی محض تجربه‌های اتمی (اجزاء زمانی تجربه کل) نمی‌شوند.

در نتیجه، می‌توان توالی محض از تجربه‌های اتمی داشت، بدون این که تجربه توالی داشته باشیم. به تعبیر دیگر با قبول فرارویدادگی، توالی تجربه‌ها، تجربه توالی را ضروری می‌سازد، و با رد آن، توالی تجربه‌های اتمی، تجربه توالی را ضروری نمی‌سازد.

طبق صورت‌بندی فوق، اگر تجربه زمانی فرارویداده بر توالی محض اجزاء زمانی‌اش نباشد، باید تجربه زمانی ویژگی F را مصداق ببخشد که به ویژگی‌هایی که مجموعه متوالی اجزاء زمانی مصداق می‌بخشد، وابستگی نداشته باشد. به عبارت دیگر، تغییر در ویژگی F که تجربه کل آن را مصداق می‌بخشد، وابسته به تغییر در ویژگی‌های مجموعه اجزاء زمانی، نخواهد بود.

اما ویژگی F چه چیزی می‌تواند باشد؟ معمولاً امتدادگرایان ویژگی یا ویژگی‌های پدیداری برای تجربه کل مطرح می‌کنند؛ که مجموعه اجزاء زمانی متوالی فاقد آن هستند. دینتون به‌عنوان یک امتدادگرا، بهترین توصیف‌ها را از این ویژگی‌های پدیداری ارایه داده است. به اعتقاد او، برای تشکیل یک تجربه کل، فازهای آنی یا کوتاه‌مدت و متوالی جریان آگاهی باید به لحاظ پدیداری متصل (phenomenally bound) به فازهای مجاور باشند [Dainton, 2000: 129]. این اتصال توسط رابطه هم‌آگاهی در زمانی (diachronic co-consciousness) انجام می‌شود؛ مثل چسبی که اجزاء زمانی تجربه را به یک تجربه کل متصل می‌کند [Dainton, 2008c: 370].

"در حالی که فازهای متوالی حرکت توپ به‌نحو متوالی تجربه شده‌اند. فازهای تجربه‌شده متوالی اجزاء تجربه ممتد واحدی هستند که به‌عنوان یک کل احساس شده‌اند. به بیان دیگر، همه فازهای متوالی توسط رابطه هم‌آگاهی در زمانی [به یکدیگر] متصل شده‌اند."

دینتون مدعی است که این رابطه می‌تواند پدیدارشناسی تجربه‌های زمانی نظیر تجربه حرکت، تغییر، توالی، استمرار و ... را توضیح دهد؛ خصوصاً احساسی که از وحدت و پیوستگی هموار آنها وجود دارد [Dainton, 2000: 114].

"این واقعیت که ما مستقیماً تغییر و پیوستگی را تجربه می‌کنیم، نشان می‌دهد محتوایی که در طول فاصله زمانی کوتاهی بسط پیدا کرده‌اند، می‌توانند هم‌آگاه باشند؛ این واقعیت که تجربه ما متشکل از روند محتوایی است، روندی درون خود تجربه، که به‌طور مداوم تجدید می‌شود، نشان می‌دهد هم‌آگاهی در زمانی نقش کلیدی در تولید جریان‌های آگاهی بازی می‌کند."

تعاریفی که دینتون از رابطه هم‌آگاهی ارایه داده است بیشتر جنبه سلبی دارند؛ مثلاً اینکه هم‌آگاهی، به‌عنوان یک رابطه، خودش تجربه نیست؛ همچنین مبتنی بر تجربه‌ای علاوه بر تجربه‌هایی که به هم متصل کرده است، نیست. هم‌آگاهی رابطه‌ای نیست که خصیصه‌ی پدیداری مستقل خودش را داشته باشد. این رابطه از این جهت که بین تجربه‌های مستقل اتصال برقرار می‌کند، خارج از آن تجربه‌هاست، ولی به‌عنوان یک رابط خارجی بین تجربه‌های مستقل نمی‌توان آن را مشاهده یا درون‌نگری کرد. بلکه وقتی می‌گوییم تجربه‌ها هم‌آگاه هستند، با چیزی خارج از خودشان به هم متصل نشده‌اند. هم‌آگاهی خصیصه‌ای پدیداری است که نه کاملاً درونی و نه کاملاً بیرونی است [Dainton, 2000: 217-8]. از نظر او، هم‌آگاهی یک رابطه تجربی پایه و منحصر به فرد است. رابطه‌ای است که ما می‌دانیم تجربه‌هایی که این‌گونه به هم مرتبط شده‌اند چه کیفیتی دارند [Dainton, 2000: 105]. تجربه‌هایی که توسط هم‌آگاهی به هم پیوند می‌خورند، اجزاء تجربه منفرد و یکپارچه‌ای می‌شوند. بدون شک برای تجربه‌ای که به این نحو یکپارچه شده است کیفیتی وجود دارد، نحوه‌ای از باهم‌بودن

که به نظر می‌رسد پدیده‌ای اولیه (primitive) و غیرقابل‌تحلیل است [Dainton, 2000: 216]. فقدان چنین رابطه‌ای منجر به اختلال در روند پدیداری تجربه‌شده می‌شود [Dainton, 2000: 131]. بدین ترتیب، هم‌آگاهی رابطه‌ای است که بین اجزاء زمانی سازنده تجربه توالی برقرار می‌شود و کیفیت پدیداری آنها، یعنی پیوستگی و یکپارچگی را تبیین می‌کند. توالی محض اجزاء بدون این که چنین رابطه‌ای بینشان برقرار باشد، فاقد کیفیات پدیداری فوق خواهند بود. پس، ویژگی تجربه‌های زمانی، مثلاً تجربه توالی، که هم‌آگاه بودن است، نمی‌تواند بر ویژگی مجموعه‌ی متوالی اجزاء فرارویداده شود. این استدلال را می‌توان به این طریق صورت‌بندی کرد:

- (a) اگر تجربه توالی و ویژگی‌هایی که مصداق می‌بخشد -به مثابه کل- فرارویداده بر توالی محض اجزاء زمانی‌اش می‌بود، باید توالی محض اجزاء زمانی تجربه توالی را ضروری می‌ساخت.
- (b) اما تالی باطل است، زیرا؛ تجربه توالی چون ویژگی هم‌آگاه بودن را مصداق می‌بخشد، به لحاظ پدیداری یکپارچه و پیوسته به نظر می‌رسد. ولی توالی محض تجربه‌ها فاقد هم‌آگاهی است.
- (c) پس، تجربه توالی و ویژگی‌هایش بر توالی محض اجزاء زمانی‌اش فرارویداده نمی‌شود.

اتم‌گرا چه پاسخی به استدلال فوق می‌تواند بدهد؟ اگر اتم‌گرا بتواند به درستی نشان دهد که کیفیت پدیداری تجربه توالی بر توالی تجربه‌های اتمی فرارویداده می‌شود، می‌تواند نقش کلیدی که به ادعای دینتون، هم‌آگاهی برای پدیدارشناسی تجربه‌های توالی بازی می‌کند را به نقشی پوچ تبدیل کند. فیلیپ چارد [Chuard, 2011: 191] معتقد است که اگر توالی تجربه‌های اتمی شرایط خاصی را احراز کنند، تجربه‌های زمانی می‌توانند به‌نحو مناسبی به‌عنوان تابعی از آنها توصیف شوند. چارد این شرایط را به شرح زیر معرفی می‌کند:

- ۱- ترکیب متوالی خصیصه پدیداری هر یک از تجربه‌های منفردی که در توالی هستند؛
- ۲- وجود روابط زمانی (نظیر فاصله، ترتیب، توالی) بین تجربه‌های فوق‌الذکر؛
- ۳- درجه‌ای از همپوشانی میان محتواهای بازنمودی اجزاء زمانی مجاور که در توالی یکدیگر قرار دارند؛
- ۴- وجود محدودیت‌های مختلف مثل محدودیت‌های شناختی، حافظه‌ای و درون‌نگرانه.

در شرط اول، مساهمت خصیصه پدیداری منحصر به فرد هر تجربه منفرد در یک سلسله متوالی، در پدیدارشناسی کلی یک تجربه زمانی بیان شده است. مثلاً اگر در حال شنیدن یک ملودی هستیم، هر تجربه شنیداری مجزا از نت‌های مختلف، خصیصه‌ی پدیداری خاص خود را دارد. اگر خصیصه‌های پدیداری مذکور، به‌نحو متوالی ترکیب شوند، احساس ما از شنیدن ملودی به وجود می‌آید. شرایط بعدی، در واقع، شرایطی است که ترکیب مذکور (ترکیب تجربه‌های منفردی که خصیصه‌های پدیداری مختص به خودشان را دارند) باید آنها را استیفا کند تا پدیدارشناسی کلی تجربه زمانی ایجاد شود.

مطابق با شرط دوم، برای این که تجربه‌ای از روند پیوسته و هموار داشته باشیم باید فاصله زمانی بین تجربه‌های اتمی مجاور به اندازه کافی کوتاه باشد تا ما آن را تشخیص ندهیم. در نتیجه، اگر با طولانی‌تر شدن فاصله‌های زمانی بین تجربه‌های مجاور، سرعت توالی به شکل قابل‌توجهی آهسته شود، تجربه یک روند پیوسته به تجربه‌ای از قطعات مجزا تبدیل می‌شود. یک اعتراض می‌تواند این باشد که اساساً نباید فاصله‌ای بین نماهای لحظه‌ای وجود داشته باشد. وجود فاصله‌های هر چند کوتاه اگر ادراک شوند، مخل تجربه توالی خواهد

بود. شبیه فیلمی که به سبب خراب شدن یا قدیمی بودن به صورت منقطع (هر چند با فاصله های بسیار کوتاه) دیده می شود. در پاسخ به این اعتراض باید دانست که، از قضا، شواهد تجربی به ما نشان می دهند که جریان آگاهی در واقعیت شکاف دار است، ولی به لحاظ ذهنی ما متوجه آنها نمی شویم. یکی از مواردی که این را اثبات می کند، سرکوب چشم پرشی (saccadic suppression) است. این را الکس هولکام [Holcombe, 181: 2014] ذکر می کند برای این که نشان دهد ادراک حسی ما، مشخصاً بینایی، آن گونه که به نظر پیوسته می رسد، نیست. در خصوص بینایی، چشم ها به کرات و به سرعت حرکت می کنند، که با حرکتشان از یک ناحیه به ناحیه دیگر، جهش های کوچکی ایجاد می شود که اصطلاحاً به آن ساکاد یا چشم پره می گویند. به واسطه حرکت سریع چشم، تصاویر پیش روی آن تار می شوند و همین سبب می شود تا مغز اطلاعات دیداری مربوط را نتواند پردازش کند. یک پیامد مهم این است که ما نسبت به بخش مهمی از زندگی در حالت هوشیاری خود، اساساً نابینا هستیم؛ چرا که علی الدوام چشم پره در دستگاه بینایی ما به وجود می آید، هر چند از آن آگاه نیستیم. علی رغم این احساس های متناوب، انسان ها قادرند تا یک بازنمایی کافی از صحنه پیش رویشان بسازند. در حالی که مرکز نگاه ما دقت بالایی دارد، اما دید از پهلو، وضوح مکانی ضعیف تری نسبت به آن دارد. از همین رو، چشم پره های مذکور، مغز را قادر می سازند تا اطلاعات نواحی مختلف را یکپارچه سازد و تصویر منسجمی را از پیرامون ما ارایه دهد. مغز شکاف های حاصل از چشم پره را با اطلاعات دیگری که مربوط به اطراف آن شکاف است پُر می کند. لذا سبب می شود تا ما متوجه شکاف ها نشویم و تصویری پیوسته از ادراک بینایی خود داشته باشیم. به این فرایند سرکوب چشم پرشی می گویند.

هولکام برای درک بهتر سرکوب چشم پرشی یک آزمون را به ما پیشنهاد می دهد. روبروی آینه بایستید و به چشم چپ خود نگاه کنید. آنگاه نگاه خود را به سرعت به چشم راست منتقل کنید. علی رغم حرکت سریع چشمانتان، به دلیل سرکوب چشم پرشی، شما حرکت آنها را نمی بینید. نکته جالب اینجاست که ساکادها به طور متوسط در هر ثانیه سه بار تکرار می شوند و در طول هر کدام از آنها، قطعاً پردازش دیداری ما متوقف می شود، مع الوصف، هیچ ناهنجاری در تجربه های روزمره خود احساس نمی کنیم. در واقع، مغز از این شکاف ها چشم پوشی می کند و آنها را با اطلاعات دیگری پر می کند.

مطابق با شرط سوم، بین محتوای باز نمودی تجربه های اتمی مجاور، باید تا حدی هم پوشانی وجود داشته باشد. فرض کنید شما تجربه دیداری از حرکت شیء O با ویژگی های F,G,H دارید. ابتدا O را با ویژگی های مذکور در موقعیت مکانی I₁ و سپس دقیقاً با همان ویژگی ها در I₂ می بینید. محتوای تجربه های دیداری در این مثال، فقط در موقعیت مکانی ای که به شیء اسناد می دهد تفاوت دارد. اما تفاوت در این محتواها باید به قدر کافی کوچک و تدریجی باشد، تا به سوژه از متحمل شدن تجربه های متوالی و مجاور با چنین محتواهایی احساس پیوستگی دست دهد. به عبارت دیگر، اگر چنین شرطی در توالی تجربه های اتمی استیفا شود، ما نه جهش یک باره در محتواهای باز نمودی خواهیم داشت و نه احساس ناپیوستگی بین آنها خواهیم کرد. برای توضیح بیشتر، مراجعه به مقایسه ای که براد [Broad, 1923: 351] بین پدیدارشناسی تجربه ما از عقربه ساعت شمار و ثانیه شمار ارایه کرده است مفید است. حرکت عقربه ساعت شمار با سرعت آهسته ای رخ می دهد که ما متوجه تغییر مکان آن در بازه کوتاه مدت نمی شویم. این بازه کوتاه مدت در واقع آستانه ای است که ما می توانیم تغییر موقعیت عقربه را تشخیص دهیم. حرکت عقربه ساعت شمار آنقدر کند است که جابه جایی موقعیت های مکانی در این آستانه محقق نمی شود. این در حالی است که حرکت عقربه ثانیه شمار درون این آستانه است و ما می توانیم موقعیت های متغیر عقربه را درون این بازه تشخیص دهیم. مطابق با براد، توالی محض نماهای لحظه ای از توضیح تجربه حرکت ها و تغییرات پایداری که نه آنقدر آهسته هستند که متوجه آنها

نشویم و نه آنقدر سریع هستند که فراتر از محدوده تشخیص ما باشند، ناکام است. به نظر می‌رسد براساس شرط سوم، با نماهای لحظه‌ای نیز می‌توان تفاوت پدیدارشناختی که مثلاً بین تجربه دیداری از حرکت عقربه ساعت‌شمار و ثانیه‌شمار وجود دارد را توضیح داد. تغییرپذیری بین محتواهای بازنمودی نماهای لحظه‌ای می‌تواند تفاوت پدیدارشناختی محوری بین دو مورد را برجسته کند. در مورد عقربه ساعت‌شمار، محتواهای نماهای لحظه‌ای تا حد زیادی یکسان هستند؛ یعنی بازنمایی‌های متوالی از موقعیت‌های عقربه ساعت‌شمار، از یک نمای لحظه‌ای به نمای لحظه‌ای بعدی، حتی در یک بازه نسبتاً طولانی تفاوت قابل توجهی ندارد. برخلاف تجربه ما از عقربه ثانیه‌شمار که نماهای لحظه‌ای متوالی تغییرات بیشتری را در بازه‌های کوتاه‌تر بازنمایی می‌کنند. درست است که نماهای لحظه‌ای خیلی کوتاه‌مدت هستند و سریع جایگزین یکدیگر می‌شوند و به همین خاطر ممکن است متوجه تغییرات بازنمودی بین نماهای لحظه‌ای هم‌جوار نشویم، ولی بسته‌های ممتدی از این نماهای لحظه‌ای وجود دارد که به اندازه‌ی کافی نزدیک به هم هستند و همین سبب می‌شود تفاوت‌های بازنمودی بین آنها در طول زمان افزایش پیدا کند و در نتیجه، قابل توجه شوند. در مقیاس‌های زمانی کوچک، هر چقدر سریع‌تر ما متوجه تغییرات کوچکی که بین محتواهای بازنمودی نماهای لحظه‌ای هم‌جوار وجود دارد بشویم، گذار بین نماهای لحظه‌ای کمتر یکنواخت خواهد بود و ادراک ما از حرکت تار می‌شود. در حالی که اگر خیلی کند و آهسته متوجه تغییرات بازنمودی شویم، گذار بین نماهای لحظه‌ای همراه با شکاف خواهد بود. ولی اگر با سرعتی متعادل متوجه تغییرات شویم، ادراک ما نیز یکنواخت خواهد بود.

اما مطابق با محدودیت‌هایی که در شرط چهارم ذکر شد، تشخیص برخی تفاوت‌های بازنمودی یا پدیداری از دسترس سوژه خارج است. مثلاً محدودیت‌های شناختی به‌گونه‌ای است که تفاوت‌های کوچک در محتواهای ادراکی، قادر به تحریک قابلیت‌های تشخیصی سوژه نیست. یا مثلاً محدودیت‌های حافظه‌ای سبب می‌شود تفاوت‌های پدیداری یا بازنمودی هر تجربه با تجربه سابقش در حافظه ثبت نشود. بدین ترتیب، مطابق با شرط دوم و سوم، فواصل کوتاه بین محتواها و همچنین تفاوت‌های کوچک و تدریجی به همراه محدودیت‌های مذکور، در نهایت منجر به این می‌شود که تفاوت‌ها در محتواهای تجربه‌های مجاور برای سوژه قابل تشخیص نباشد. باید توجه داشت که لازمه وجود محدودیت‌های شناختی این نیست که با نبود آنها ما تجربه‌ای از پدیده‌ها و ویژگی‌های زمانی نخواهیم داشت. این شرط فقط بیان می‌کند که محدودیت‌های شناختی در شکل دادن به تجربه‌های زمانی نقشی را ایفا می‌کنند. حال اگر سوژه‌ای را فرض کنید که این محدودیت‌ها را ندارد، ضرورتاً به این معناست که تجربه‌ای از ویژگی‌های زمانی نخواهد داشت؟ اگر چنین سوژه‌ای را هم تصور کنید، نهایتاً می‌توان گفت که ادراک او از تغییر، حرکت و ویژگی‌های زمانی متفاوت است از نوع طبیعی ما که واجد چنین محدودیت‌هایی است. حتی اگر آستانه انطباق سوژه فرضی مذکور، میل به صفر هم بکند، نهایتاً او قادر به تجربه حرکات فوق‌العاده سریعی است که برای ما قابل درک نیست، یا دست‌کم آن قدر سریع است که برای ما تار دیده می‌شود؛ او می‌تواند آن تغییرات را به صورت شفاف و زنده ببیند.

همچنین باید توجه داشت که نقش محدودیت‌های شناختی و درون‌نگرانه در تجربه‌های زمانی باعث نشود تا فکر کنیم پدیدارشناسی توالی تجربه‌ها مبتنی بر قضاوت‌های درون‌نگرانه است. مطابق با مدل اتمی، پیوستگی و یکپارچگی پدیداری بین محتواهای متوالی مبتنی بر فقدان قضاوت‌هایی است که تفاوت‌های کوچک را بین محتواها تمییز دهد [Chuard, 2011: 18].

بنابراین، حتی با فرض رابطه هم‌آگاهی بین تجربه‌های متوالی، پدیدآمدن هر گونه شکاف یا گسست در پیوستگی یا یکپارچگی پدیداری تجربه‌های توالی به مثابه کل، مستلزم تغییر در عوامل چهارگانه‌ای است که به‌عنوان شرایط توالی تجربه‌های اتمی ذکر شد. لذا به سختی می‌توان ویژگی‌ای را برای تجربه کل در نظر گرفت

که فرارویداده بر ویژگی‌های تجربه‌های اتمی متوالی نباشند. پس باید گفت که رابطه هم‌آگاهی که اساساً برای تبیین پدیدارشناسی تجربه‌های اتمی پیشنهاد شده است، زاید است. اساساً با توجه به شرایط و اوصافی که مجموعه‌ای مرکب از تجربه‌های اتمی آنها را استیفا می‌کنند، شکافی برای تبیین پدیدارشناسی مربوطه وجود نخواهد داشت تا رابطه هم‌آگاهی بخواند آن را پُر کند.

به‌علاوه، مدل اتمی نه تنها شکاف تبیینی ندارد بلکه قدرت تبیینی دارد. رجحان مدل اتمی در سادگی و فرض نگرفتن ویژگی‌ها و روابطی است که به تعبیر دینتون، تحلیل‌ناپذیر و منحصر به فرد است. مدل اتمی به منابع توصیفی غنی‌تری تمسک می‌کند تا پدیدارشناسی تجربه‌های زمانی را توضیح دهد و در این مسیر، نیازی هم به گمانه‌زنی درباره روابط و ویژگی‌های احتمالی که می‌تواند جای خالی پدیدارشناسی را برای ما پر کند، ندارد.

پس ما تجربه‌های اتمی داریم، که در مرحله کاملاً حسی فاقد هر گونه محتوایی که روابط و ویژگی‌های زمانی را بازنمایی کنند هستند. اما توالی آنها می‌تواند زمینه همان پدیدارشناسی‌ای که به تجربه زمانی به مثابه کلّ اسناد می‌دهند، فراهم سازد.

نتیجه‌گیری

مدل نمای لحظه‌ای با حفظ قید پدیدارشناختی، یعنی ادراک مستقیم و بی‌واسطه ویژگی‌های زمانی با واقع‌گرایی سازگار است. شاید در بادی نظر، توالی تجربه‌های اتمی ضدواقع‌گرایانه به نظر برسد، چرا که محتوای هر نمای لحظه‌ای یا تجربه اتمی فاقد امتداد زمانی است و از توالی آنها نمی‌توان ویژگی‌های زمانی را بازنمایی کرد. ولی اتم‌گرا می‌تواند تحت شرایطی که برای یک مجموعه متوالی از نماهای لحظه‌ای برمی‌شمارد، توالی آنها را برای تبیین ادراک مستقیم ویژگی‌های زمانی کافی بداند. هر چند از نظر او محتواها فاقد امتداد هستند ولی پدیدارشناسی ادراک مستقیم، تحت شرایطی قابل تحویل به توالی چنین محتواهایی هستند و امر اضافه‌ای بر آنها نیست.

در دیدگاه اتمی، تجربه زماناً ممتد به مثابه کلّ، چیزی جز توالی اجزاء زمانی که واجد ویژگی‌های بازنمودی و پدیداری مختص به خود هستند، نیست. به عبارت دیگر، تجربه ویژگی‌های زمانی آنگاه که به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شود، هویتی مستقل غیر از اجزاء خودش نخواهد داشت. این اجزاء واجد محتوای بسیار کوتاه‌مدتی هستند که رویدادهای منفرد را با مدت زمان بسیار کوتاه بازنمایی می‌کنند. به‌گونه‌ای که دو رویداد ناهم‌زمان و رابطه‌ی زمانی بین آن دو، در آن محتوا بازنمایی نمی‌شوند. بنابراین، تجربه پدیده‌های زمانمند، به توالی تجربه‌هایی با محتوای اتمی تحویل می‌رود. از نظر اتم‌گرا پدیدارشناسی تجربه زمانی به چیزی بیش از فقدان ناپیوستگی یا شکاف قابل توجه بین محتواهای اتمی نیاز ندارد.

دینتون علیه کفایت تبیینی مدل اتمی به انزوای کامل نماهای لحظه‌ای از یکدیگر استناد می‌کند. از نظر او هر قدر هم که چنین تجربه‌هایی به صورت فشرده متراکم شوند، نمی‌تواند آنها را انزوا خارج کند. در واقع محور استدلال او این است که توالی محض تجربه‌های اتمی از هم‌گسستگی و انزوای آنها را جبران نمی‌کند. بلکه آنچه برای تجربه توالی لازم است، این است که محتواها با هم ادراک شوند. فارغ از ابهامی که در استدلال وی دیده می‌شود، او فرض گرفته است که سوژه در هر لحظه‌ای که متحمل یک تجربه اتمی به تنهایی می‌شود، قرار است توالی را تجربه کند. اما ادعای اتم‌گرا این نیست که ادراک توالی به یک تجربه اتمی اسناد داده می‌شود. بلکه تجربه یک پدیده زمانمند و متوالی به مجموع نماهای لحظه‌ای که با شرایط خاصی کنار هم مرتب شده‌اند اسناد داده می‌شود. اتم‌گرا می‌تواند به خوبی نشان دهد که کیفیت پدیداری تجربه توالی به توالی تجربه‌های

اتمی تحویل می‌رود و به عبارت دقیق‌تر فرارویداده می‌شود. براین اساس، هر گونه تغییری نظیر شکاف یا گسست در پیوستگی پدیداری تجربه‌های زمانی، مستلزم تغییر در شرایطی است که توالی تجربه‌های اتمی اگر آنها را استیفا کنند، تجربه توالی محقق خواهد شد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: محسن بشیری (نویسنده اول)، پژوهشگر اصلی (۷۰٪)؛ مهدی ذاکری (نویسنده دوم)، پژوهشگر کمکی (۳۰٪)

منابع مالی: این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای محسن بشیری است.

منابع

- Broad CD (1923). Scientific thought. London: Routledge and Kegan Paul.
- Chuard P (2011). Temporal experiences and their parts. *Philosophers' Imprint*. 11(11):1-28.
- Chuard P (2020). Temporal consciousness. Uriah K editor. *The Oxford handbook of the philosophy of consciousness*. Oxford: Oxford University Press.
- Dainton B (2000). Stream of consciousness: Unity and continuity in conscious experience. London: Routledge.
- Dainton B (2008a). The experience of time and change. *Philosophy Compass*. 3(4):619-638.
- Dainton B (2008b). The phenomenal self. Oxford: Oxford University Press.
- Dainton B (2008c). Sensing change. *Philosophical Issues*. 18(1):362-384.
- Dainton B (2017). Temporal consciousness. Stanford: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Grube E (2014). Atomism and the contents of experience. *Journal of Consciousness Studies*. 21(7-8):13-33.
- Grush R (2007). Time and experience. Müller T editor. *The philosophy of time*. Frankfurt: Klosterman. p. 27-44.
- Grush R (2008). Temporal representation and dynamics. *New Ideas in Psychology*. 26(2):146-157.
- Holcombe AO (2014). Are there cracks in the façade of continuous visual experience?. Valtteri A, Lloyd D editors. *Subjective time: The philosophy, psychology, and neuroscience of temporality*. Cambridge: MIT Press. p. 179-198.
- Husserl E (1991). On the phenomenology of the consciousness of internal time (1893-1917). Brough JB translator. New York: Springer Science.
- James W (1983). *The principles of psychology*. London: Dover Publications.
- Lee G (2014a). Extensionalism, atomism, and continuity. Nathan Oaklander L editor. *Debates in the metaphysics of time*. London: Bloomsbury Publishing. p. 149-173.
- Lee G (2014b). Temporal experience and the temporal structure of experience. *Philosophers' Imprint*. 14(3).
- Miller I (1984). Husserl, perception, and temporal awareness. Cambridge: MIT Press.
- O'Callaghan C (2007). *Sounds*. New York: Oxford University Press.
- O'Callaghan C (2021). Auditory perception. Stanford: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Phillips I (2011). Indiscriminability and experience of change. *The Philosophical Quarterly*. 61(245):808-827.
- Plumer G (1985). *The myth of the specious present*. New York: Oxford University Press. 94(373):19-35.
- Rashbrook-Cooper O (2013). Diachronic and synchronic unity. *Philosophical Studies*. 164(2):465-484.
- Tye M (2003). *Consciousness and persons: Unity and identity*. Cambridge: MIT Press.
- Viera GA (2019). The fragmentary model of temporal experience and the mirroring constraint. *Philosophical Studies*. 176(1):21-44.